

سیف، شاعری صوفی و نقادی بی پروا

دکتر زهرا پارساپور^۱

چکیده

ابوالمحمّد محمد، سیف فرغانی شاعر و صوفی عهد ایلخانی در دو حوزه‌ی غزل و قصیده هنرنمایی کرده است. کناره گیری او از شغل دیوانی در دستگاه شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان و مهاجرت او به روم و البته اوضاع نابسامان آسیای صغیر موجب گردید که در آقسرا انزوا پیشه کند و زندگی درویشی را بر راحت بندگی و ستایشگری ترجیح دهد. این انزوا موجب بی توجهی و بی دردی او نسبت به ناهنجاری های چشمگیر در طبقات مختلف جامعه و مشکلات عدیده ی مردم نگردید بلکه انعکاس روح متعهد و دردمند او را در اشعار او می توان ملاحظه نمود. شمشیر برنده و در عین حال مرصع زبان سیف از نقد هیچ طبقه و گروهی فرو گذار نکرده است و حتی حاکمان روز را از دم تیغ نقد گذرانده است. این نقدها در بیشتر موارد با پند و نصیحت و انذار همراه است. در این تحقیق ضمن بررسی و مطابقت نگاه سیف به زمانه و اهل زمانش با آنچه در باب تاریخ معاصر او در دست داریم سعی شده است نگاه سیف به مقوله هایی چون تفسیر قرآن، شعر، فلسفه، دین و عرفان صرفاً بر اساس قصاید او بررسی و بیان گردد.

کلید واژه ها

سیف فرغانی، فلسفه، شرع، شعر، حاکمان، قرآن، تصوف، پند

۱ - استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مقدمه

صوفی و شاعر متعهد و گرانقدر، سیف‌الدین محمد فرغانی در نیمه‌ی قرن هفتم و نیمه‌ی اول قرن هشتم می‌زیست. زادگاه او فرغانه در ماوراءالنهر بود که به احتمال زیاد به دلیل بیم از حمله‌ی مغول به سمت غرب ایران مهاجرت نمود. در زبان او رد پای از تعلق او به ماوراءالنهر او مشاهده می‌شود. ذبیح‌الله صفا نمونه‌هایی از تصرف در واژگان را که خاص لهجه سمرقندی و یا شاعران سامانی است در شعر او ذکر می‌کند. (صفا، ۱۳۷۱: ج ۳/۱، ۶۳۲) به احتمال زیاد در همین مسیر مهاجرت خود مدتی در تبریز ساکن گردید. وی مدتی در دستگاه شمس‌الدین محمد جوینی صاحب دیوان به خدمات دیوانی مشغول بود. در اشعارش، خود را در تبریز به گهر در سنگ تشبیه می‌کند و از آفت جور و جفای دوست و دشمن شکوه می‌کند. با وجود این خاطرات بد از تبریز سالها بعد چنان در روم با سختی و مشقت و بی‌مهتری مواجه شد که آرزوی بازگشت به تبریز را کرد:

منم مانند خاقانی و روم امروز شروانم به تبریزم فکن یارب ز شروان بی نیازم کن
او سپس به روم رفت و در شهر کوچک آقسرا چنانکه از اشعارش برمی‌آید با قناعت و تنگدستی زیست و همانجا مرد. نکته‌ی قابل تأمل که زرین کوب به آن اشاره دارد این است که سه شاعر مهاجر به قلمرو سلاجقه روم یعنی عراقی، سیف فرغانی و مولوی هر سه اهل تصوف بودند و هم سیف و هم عراقی در آنجا صاحب خانقاه خاص بودند. (زرین کوب، ۱۳۷۵: ۳۶۶)

دیوان سیف و شعر او تا حدود نیم قرن پیش مجهول و ناشناخته بود تا اینکه دکتر احمد آتش استاد دانشگاه استانبول از طریق استاد مینوی آن را در اختیار دکتر صفا قرار داد و نخستین تصحیح از دیوان سیف به همت ذبیح‌الله صفا در سال ۱۳۴۱ به چاپ رسید. اطلاعاتی که ما در باب این شاعر بزرگ در دست داریم عموماً از طریق دیوان اوست و به نظر می‌رسد با توجه به شرایط زمانی و مکانی که سیف در آن می‌زیسته است چندان نزد صاحبان تذکره و اهل شعر و ادب در روزگار خود شهره نبوده است. دلیل بر این مدعا تاریخ‌گزیده‌ی حمدالله مستوفی است

که نه در بخش معرفی مشایخ و نه در بخش شاعران، نامی از سیف که معاصر او بوده، نیآورده است. با نگاه کلی به اشعار سیف او را صوفی و زاهدی می بینیم که از دربار و وابستگان قدرت و نیز مردمی که برای کسب نان و رفع نیاز، هم‌رنگ حاکمان خود گشته اند کناره گرفته است. اما این کناره گیری او را بی تعهد نساخته و چون منتقدی دلسوز مدام در جهت اصلاح حاکمان و مردم بی باکانه سخن می گوید.

دیوان او آینه ی عصر اوست و بیانگر واقعیاتی که کمتر در تاریخ برساخته درباریان و به جا مانده از آن اعصار می توان یافت. مقایسه ی آنچه سیف از حال و روز مردم و درباریان در روم توصیف می کند با قواعد و یاساهای غازانی و توصیفات حمدالله مستوفی وزیر تاریخ نگار غازان خان نشان می دهد که تاریخ حقیقی و راستین را باید از زبان شاعران آزاده ای چون سیف فرغانی شنید. بررسی نقدهای عالمانه و دلسوزانه سیف نسبت به طبقات و صنوف مختلف اجتماعی و درباری ما را در شناخت جامعه ی آن روزگار یاری می دهد. سیف تلخی پند و وعظ و نقد را با شیرینی شعر در آمیخته است به گونه ای که گاه با انتخاب ردیف های دشواری چون سنگ، گوهر، شکوفه، اندیشه، حروف، آینه و... خواننده تصور می کند بیش از آن که نقد و موعظه ای در کار باشد هنرنمایی و فخر فروشی در قریحه و ذوق مطرح است. زرین کوب معتقد است با اینکه سیف از مشایخ ولایت به شمار می رود اما اشعارش از گرایش به صنعت خالی نیست. او احتمال می دهد که سیف در اختصاص بخشی از قصایدش به پند و موعظه ممدوحان به نوعی از سعدی تقلید کرده است. (زرین کوب، ۱۳۷۵: ۳۶۱) پاسخ ها و توجه سیف به شعر شاعران پیش از خود و معاصر خود چون رودکی و کمال الدین اصفهانی، انوری و خاقانی و سعدی نیز بیانگر هنرنمایی او در عرصه شعر و شاعری است. در عین حال نقد عالمانه و دقیق او از واقعیت جامعه در شعرش توجه او را به رسالت شعر و تمرکز او را بر معنی و محتوای آن آشکار می کند. پیش از این که نگاه سیف فرغانی را به طبقات مختلف مردم، اهل علم و اهل سیاست از دیوانش استخراج و تحلیل نماییم بهتر است نگاهی مختصر از دریچه تاریخ مکتوب

و به جا مانده به شرایط اجتماعی و سیاسی این دوره داشته باشیم. برآستی سیف در چه شرایط زمانی و مکانی می زیسته است و شعر او محصول چه اجتماعی است؟

از اشعار سیف برمی آید که سلطنت ارغون شاه (۶۸۳-۶۹۰)، برادرش گیخاتو (۶۹۰-۶۹۴)، امیر بایدو (۶۹۴) و غازان خان پسر ارغون شاه (۶۹۴-۷۰۳) را درک کرده است، هر چند دوره ی حیات سیف به گونه ای است که قبل و بعد این حکومتها را نیز شامل می شود. دوره ای که سراسر قتل و غارت و خیانت و فریب بود. تنها سلطانی که سیف از او به خوبی یاد می کند و در عین حال او را نیز پند می دهد غازان خان است که در تبریز بر تخت نشسته است و بر ایران و روم حکم می راند. در تاریخ آمده است نخستین فرمانی که غازان خان در همان روز جلوس امضا نمود فرمانی بود دایر بر وجوب قبول اسلام برای مغول و اجرای آداب دینی و رعایت جانب عدالت و منع امرا و اکابر از ظلم نسبت به زیر دستان. به دنبال این فرمان کلیساها و معابد یهودیان و آتشکده های زردشتیان و بتکده های بوداییان ویران گشت و به رسم عباسیان نام خلفای اربعه بر روی سکه ها نقش بست. (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۶: ۷۱۶) پیش از او نیز بعضی از امرای مغول برای جلب نظر مسلمانان و تحکیم پایه های حکومت خود، مسلمان شده بودند اما غازان خان در اظهار مسلمانی و رواج آن جدیتی تام داشت. در تاریخ او را فردی شجاع و نترس، منضبط و علاقه مند به یادگیری زبانها و فرهنگهای ملل گوناگون و نیز آگاه به علوم و فنون و حرف مختلف معرفی نموده اند. همچنین از ادیان و فرق و مذاهب مختلف اسلامی مطلع بود و دوست داشت تا با صاحبان آن به بحث بنشیند. دوستدار اهل فضل و ادب بود و افراد را بر اساس میزان فضل و کار آمدیشان مقام و اعتبار می بخشید. قواعد و یاساهایی در جهت بهبود وضعیت معیشت، سامان یافتن مطالبه مالیات و جلوگیری از فشار و ظلم بر رعایا به طرق مختلف وضع نمود. ابنیه مختلف در زمان او بر پا گردید. به واسطه وجود خواجه رشیدالدین فضل الله و فرزندانش دوره غازان خان و دو جانشین او یعنی اولجایتو و سلطان ابوسعید خان یکی از درخشانترین دوره تاریخ ادبیات ایران محسوب می شود. (همان، ۷۲۰)

این روزگار در توصیف بخشی از دوران سلطنت غازان خان که مقارن با وزارت صاحب قران و سعدالدین محمد ساوجی بود چنین می گوید:

«به سبب مساعی ایشان در جمیع امور ضبط و نسقی پیدا گشت. شهباز عدل و رأفت بال و پر گسترده و بوم شوم جور و ظلم معدوم گشت. ملک ایران محسود ریاض خلد و جنان شد.»
(مستوفی، ۱۳۳۹: ۶۰۴)

هر چند با خواندن آثار تاریخی به قتل‌های بی اساس غازان خان که تنها مبتنی بر تزویر و دسیسه جاه طلبان بوده است واقف می شویم و او را نیز بر خلاف گفته سیف فرزند خلف چنگیز و نه یک پاک دین می یابیم. سیف در قصیده ی هشتاد و یکم خود غازان خان را به عدل و داد می ستاید و او را پاک دینی از نسل چنگیز می نامد. در عین حال آنچه در کتب تاریخ مکتوم مانده است و در شعر سیف بیان شده است گزارش احوالات رعیت است. در این گزارش منظوم می خوانیم که عموم مردم از شدت فقر و گرسنگی به جان هم افتاده اند و نزدیکان یکدیگر را می کشند و وضعیت عارف و عالم نیز این گونه است:

کاندرین ایام ای خاقان کسری معدلت ظلم حجاج است اندر روم نی عدل عمر
تو مسلمان گشته و از نامسلمان حاکمان اندرین کشور نمانده از مسلمانی اثر...
عارفان بی جای و جامه، عالمان بی نان و آب خانقه بی فرش و سقف و مدرسه بی بام و در
(سیف، ۱۳۴۱: ۱۸۱)

در انتهای همین قصیده سیف، خود غازان خان را نیز موعظه می کند و او را به عدل فرامی خواند تا در دو سرای سربلند باشد.

در قصیده ی هشتاد و شش نیز به نقد این دوره ی پر از آشوب می پردازد. ما نمی دانیم این قصیده در چه سالی سروده شده است اما شرایط توصیف شده نظیر وصفی است که در قصیده ی پیشین بیان نمودیم با این تفاوت که لحن او تغییر می کند و ناامیدانه سخن می گوید:

به دردی که داریم از اهل عصر بمیریم و درمان نخواهیم یافت

بگو سیف فرغانی و ختم کن در این دور احسان نخواهیم یافت (سیف، ۱۳۴۱: ۱۹۹)

در یکی از ابیات این قصیده اوضاع و شرایط را به نوعی به باورهای مذهبی مرتبط می سازد و محبت خود را به مولای متقیان آشکار می سازد:

سخت و کرم دوستی علیست که در آل مروان نخواهیم یافت (همان، ۱۹۸)

سیف در قصاید هشتاد و نه، نود و نه و قطعه ی صد و نوزده نیز به نقد عصر و روزگار خود می پردازد:

نقد شاهان و امیران

بخش قابل توجهی از اشعار سیف به نقد و نصیحت شاهان و امرا اختصاص دارد چرا که عصر او، عصر حکومت ظالمان و امیران بی انصاف است. این نقدها و نصایح هر چند بدون ذکر مخاطب سروده می شوند اما با زبانی کاملاً تند و بی باکانه بیان می گردند. نصایحی که او به شاهان می نماید بیانگر مصائبی است که در عصر او رواج دارد و پادشاهان نسبت به آن توجهی ندارند. این نصایح عبارتند از:

توجه نمودن به مشکلات رعیت و مراعات حال ایشان، جوانمردی با ایتم، انتخاب پیشکار دیندار و مردم دوست، عدم پذیرش و پیروی کورکورانه ی سخنان پیشکار، اشراف بر عملکرد عمال و مجازات متخلفین و ظلمه، حفظ شریعت و اجرای عدالت، همت جستن از درویشان و بهره گیری از حمایت آنها.

او در کنار این نصایح شیوه انذار را نیز پیش می گیرد و می گوید که ملک آنان پایدار نخواهد ماند و آه رعیت آنان را سرنگون خواهد ساخت:

پادشاهی که به اندوه رعیت شادست همچو شادبست بقایی نبود چندانش (سیف، ۱۱۷)

او امیر بی تدبیر را در چشم خویش خوار و کوچک و نتیجه ی بی عدالتی های او را گرفتاری

۱ - در مذهب سیف اختلاف است. صفا او را جزماً خنفی می داند و به تعدادی از ابیات او برای اثبات این ادعا استشهاد می کند. صفا، ۱۳۷۱: ۶۳۶) اما با توجه به ابیات دیگر و موقعیت زمانی و مکانی سیف می توان در این امر تشکیک کرد.

در آتش دوزخ می داند. به او می گوید که هر چند خواجه ی بندگان ی اما بنده ی خدا هستی و باید مطیع فرامین او باشی و گرنه دنیا ناپایدار و انتقام الهی حتمی است. در نهایت با اینهمه نصیحت و وعظ معتقد است که گوش گران امیران ظالم نصیحت پذیر نیست.

به موعظت نتوانم ترا به راه آورد سفال را نتواند که زر کند اکسیر (سیف، ۱۲۲)
و چون از بخشش و انصاف آنان ناامید است از خداوند می خواهد که او را به درویشی قانع سازد و از سلطان بی نیاز.

قصاید پنجاه و پنج و هشتاد و شش و صد نیز سراسر بیانگر نقدهای تند سیف از امیران است. بی پرواترین نقد او را از شاهان در قصیده معروف او مشاهده می کنیم:

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد هم رونق زمان شما نیز بگذرد (سیف، ۲۱۷)
این قصیده سراسر انذار و هشدار است و دیگر رنگی از پندهای آرام و سعدی وار در آن مشاهده نمی شود. با مقایسه ی لحن نصایح سعدی در گلستان با لحن سیف خطاب به پادشاهان صراحت و بی باکی و جسارت ناشی از فشارهای متعددی را که سیف در طی سالیان سال متحمل شده بود و تاب آورده بود، درک می کنیم. شاید اگر سعدی نیز به سفر نمی رفت و در گیر و دار آشوب زمانه که جهان در هجوم ترکان چون موی زنگی آشفته بود می ماند لحن او نیز چون شاعر هم عصرش، سیف می گشت.

نقد صاحب منصبان

از آن جا که سیف در روم بیشتر شاهد ظلم صاحبان مسند و عوامل و دست نشاندهان شاه بوده است در اشعار خود از آنان به زشتی یاد می کند و شکایت آنها را به شاه می نماید. در قصیده ی هشتاد و دو عوانان و نایبان شاه را که به مردم ظلم، می کنند به سگانی گرسنه تشبیه می کند و از شاه می خواهد که مناصب را از آنان گرفته و آنان را مجازات نماید. در غیر این صورت مردمان ممکن است با زبان، شاه را ستایش کنند اما به دل او را دشمن خواهند شد.

در دیوان سیف علاوه بر نقد صاحبان زور و زر نقد طبقات مختلف از اهل علم و عرفا را مشاهده می‌کنیم و از طریق این نقدها با آفات و اشتباهاتی که در آن عصر ایشان را تهدید می‌نمود آشنا می‌شویم. همین‌طور دیدگاه‌های خاص سیف را در باب علوم مختلف در می‌یابیم.

نقد حال درویشان

به غیر حق نشود مشتغل به کس عارف به جز علی نبود مفتخر ز مردان تیغ (سیف، ۱۹۶) شاید بتوان گفت محبوبترین طبقه در دیوان سیف طبقه درویشان باشند. این را هم از حجم ابیات و هم از نوع توصیفات می‌توانیم که در مدح ایشان سروده است در می‌یابیم. در قصیده‌ی صد و یازده غرض از خلقت آدم را درویشان می‌داند و معتقد است اگر آنان اراده کنند جهان را از دست سلاطین باز می‌ستانند. به آنها چندین خصلت را نسبت می‌دهد:

مدام در حرکتند، متواضع و فروتنند، از خلق کناره می‌گیرند و به دنیا بی‌توجهند و علم شهودی دارند:

هر چه بر لوح ازل مکتوبست یک یک از صفحه دل می‌خوانند (سیف، ۲۳۵)
در قصیده‌ی صد و دوازده با ردیف درویشان نیز به توصیف آنان می‌پردازد و می‌گوید که:
جایگاه آنان برتر از کون و مکان است، مسکن آنان جنت است. دم گیرایی دارند و آسمان تحت فرمان ایشان است. او در بیتی مقامشان را برتر از مقام سلاطین می‌داند. در قصیده‌ی صد و سیزده ما را به همنشینی با درویشان ترغیب می‌کند اما شرط تأثیر این همنشینی را این می‌داند که خود را ترک گوئیم.

او همچنین معتقد است که با داشتن علم نیاز به عرفان نیز داریم:

اگر چه علمت باشد برای خرق حجب بیایدت ز مقالات اهل عرفان تیغ (سیف، ۱۹۴)
در کنار این همه تمجید او مانند حافظ از آفاتی که درویشان و صوفیان را تهدید می‌کند

غافل نیست. تمام قصیده ی هشتاد نقد درویشان و نصیحت به ایشان است؛ او به درویشانی که تنها نام درویشی را یدک می کشند و به دلقی قانعند اعتراض می کند. درویشانی که از حرام پرهیز نمی کنند و از آن تن می پرورند. حيله گر و متکبر و مال دوست هستند. به آنها نصیحت می کند که تا از خود بیرون نیابند ره در حرم نیابند.

در قصیده ی سوم خطاب به صوفی نمایان خرّقه پوش چنین می گوید:

کس به افسر نگشت شاه جهان کس به خرّقه نشد ولیّ اله...

از سر فعلهای بد برخیز ای به نیکی فتاده در افواه (سیف، ۶)

و بعد از او می خواهد توبه کند چرا که از آتش دوزخ با حیلت نمی توان رهایی یافت.

و نیز گوید:

به خرّقه مرد بی معنی نگرده از جوانمردان نه همچون اسب گردد خر گرش بر پشت زین باشد

(سیف، ۲۱۱)

او عارفان و درویشان را به حفظ شریعت و اتکا داشتن به ام الکتاب دعوت می کند. بعد از

پذیرش این دو، عارف می تواند ادعای «انا هو» یا «من هو انا» سر دهد.

این نقدهای دلسوزانه سیف به اهل طریقت نتیجه چند قرن افراط و تفریط است که اهل

شریعت و اهل طریقت در باب ظاهر و حقیقت دین داشتند. در قصیده ای دیگر سماع درویش

نمایان را شبیه رقص خرس وار می داند و آنها را جبری می خواند. نیز می گوید:

چه گویی نی روش اینجا به خرّقه است آب روی تو چه گویی همچو گل تنها به رنگست اعتبار تو

(سیف، ۱۲)

در پایان آنها را به قناعت و درویشی حقیقی فرا می خواند که در آن صورت جهانداران غلام

آنها و جهان ملک و عقار آنان می گردد. در قصیده ی هفتاد عشق را سرمایه ی صوفی می داند

و او را به تجرد و رها نمودن دنیا فرا می خواند.

ازین دنیا به دست دل برآور پای جان از گل که آینه برون ناید ز تمکین خاکدان روشن

(سیف، ۱۵۷)

نقد عالمان دین

ای ترا در کار دنیا بوده است افزار دین وی تو از دین گشته بیزار و ز تو بیزار دین
(سیف، ۲۲۶)

قرنها پیش از سیف جامعه اسلامی به مصیبت وجود عالمان دنیا طلب گرفتار بود و شاعران و نویسندگان از این بلای بزرگ داد سخن می دادند که الحق حکم گنبدین نمک را داشت که می بایست خود گندزدا باشد. سیف نیز در اشعار نقادانه ی خویش به این درد بزرگ جامعه ی آن روز می پردازد. در شعر او انحرافات اصلی که در منش و کنش علما رخنه کرده بود بازتاب پیدا می کند. قصیده ی صد و هفت در دیوان او بارزترین نقدها را به این قشر از جامعه دربر دارد. او مستقیماً عالمانی را که با لباس و نام دین و با القاب پر طمطراق به دنیا می پردازند و دین می فروشند مخاطب خویش قرار می دهد. بر زراندوزی آنها تأکید دارد و اینکه حتی درس و بحث آنها در مدرسه برای حفظ دین نیست. آنان آرزوی به دست آوردن مسند تدریس را دارند. خانه هایشان رنگین و تجملی است. دل دنیا طلبشان جایی برای دین ندارد. سیف همچنین دین خواهی و دنیا طلبی را قابل جمع شدن نمی داند و معتقد است که نام دینداران حقیقی را تنها در کتابها می توان یافت.

کار برعکس است اگر دین میخوهی^۱ دنیا مجوی همچنین ای خواجه گر دنیا خوهی بگذار دین
در چراگاه جهان خوش خوش همی کن گاولیس چون خر نفس ترا بر سر نکرد افسار دین
(سیف، ۲۲۹)

قصاید سیف در نقد عالمان بی عمل دنیا طلب یادآور قصاید دردمندانۀ ی ناصر خسرو است که نزدیک به دو قرن پیش از او از سر درد می سرود و توصیه می نمود:
زان که دین را دام دارد بیشتر پرهیز کن زان که سوی او چو آمد صید را زنهار نیست

۱- تلفظ «خوهی» به جای «خواهی» مطابق لهجه سمرقندی است.

را ترک می کنند. در یک جا می گوید:

عزیز قرآن در مصر جامع مصحف فراز مسند الفاظ و متکای حروف
(سیف، ۲۰)

و در جای دیگر به کسانی که به قصد ثواب تنها به قرائت قرآن اکتفا می کنند می گوید:
دل صدف صفتت بر امید در ثواب زبحر قرآن قانع به قطره های حروف
(همان)

او حروف را ظرف معانی و در جای دیگر حجاب معانی می داند و تا پایان قصیده با تعبیر
مختلف ارتباط میان این دو مقوله را بیان می کند و کلام خویش را چنین تلخیص می کند که:
بدین قصیده که گفتم درو بیان کردم که ترک علم معانی مکن برای حروف
(سیف، ۲۱)

مولوی عارف بزرگ نیز کمی پیش از او توجه ما را به بطون قرآن که در زیر حروف آن نهفته
است جلب می کند:

حرف قرآن را بدان که ظاهریست زیر ظاهر باطنی بس قاهریست
زیر آن باطن یکی بطن سوم که درو گردد خردها جمله گم
بطن چارم از نبی خود کس ندید جز خدای بی نظیر بی ندید
تو ز قرآن ای پسر ظاهر مبین دیو آدم را نبیند جز که طین
(مولوی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۲۴۳)

نقد فلسفه و فیلسوفان

حق شناسی به فلسفه مشناس دانه ی در مجو به سرگین در (سیف، ۱۴۹)
جدال عقل و شرع، در دیوان سیف نیز مشاهده می شود. سیف که در موارد دیگر چون جدال
اهل ظاهر با اهل باطن و جدال اهل حقیقت با اهل شریعت (چنان که در نقد مفسران و نقد

او در همین قصیده در تشبیهی عقل را در مقابل عشق ناتوان و ضعیف می خواند:

عقل را کوست در ولایت خود شهسواری به خانه زین در

زالکی دان به دست رستم عشق روبهی دان به چنگ گرگین در (سیف، ۱۴۹)

سیف از نگاه یک صوفی، معتقد است که با مصلحت اندیشی های عقل نمی توان دم از

عشق زد و خرقة پوشی و عشق ورزی و جان دوستی را باهم جمع ناشدنی می داند.

نقد شعر و شاعران

من نیم شاعر که مدح کس کنم مر شاه را از برای حق نعمت پند دادم این قدر

(سیف، ۱۸۴)

در طول تاریخ ادبیات کم نبوده اند شاعرانی که خود را از جرگه مدآحان و قلم به مزدان درباری کنار بکشند و ندای استغنا سر دهند. مروارید شعر و ذوق و سخن خود را ارزشمندتر از آن بدانند که در پای ناهلان ریخته شود. وجود این شاعران به خصوص در برهه ها و مقاطعی از تاریخ که ظلم و بی عدالتی و بی کفایتی امیران جایی برای مدآحی باقی نگذاشته است برای یک ملت نعمت و مایه ی سربلندی و آزادگی است. خار خار مدح بر جان این شاعران آزاده نیز در تنگنای فقر افتاده است و حتی ممکن است در دوره ای از ایام جوانی نیز هم چون ناصر خسرو دست به ستایش زده باشند اما بیداری وجدان و تعهد آنان در قبال انسانها و انسانیت مانع شده است که دورنمای کلی دیوان آنها آلوده به چاپلوسی باقی بماند. سیف فرغانی از شاعران آزاده ای بود که هر چند می توانست دیوان او از مدح غازان خان و پیشکاران او انباشته باشد و او را در صدر دیوان نشانند تا دیگر نشانی از فقر و درد در زندگی و شعر او دیده نشود اما همت بلند او چنین اجازه ای به او نداد. در قصیده ی چهل و پنجم از وسوسه ای سخن می گوید که از حرص و نهمت زمانی گریبان او را نیز گرفته است:

بر در شاهان کزیشان بیدق شطرنج به حرص قایم خواست کرد از پیل دندان مرا

اسب همّت سر کشید و بهر جو جایز نداشت خوار همچون خر در اصطبل ثناخوانی مرا
 خواست نهمت تا نشاند چون دوات ظالمان با دل تنگ و سیه در صدر دیوانی مرا...
 خاک کوی فقر لیسم زان چو سگ بر هر دری تیره نبود آب عزّ از ذلّ بی نانی مرا
 (سیف، ۱۰۳)

و قصیده‌ی هفتاد و هشتم را که مناجات گونه است با چنین مطلعی آغاز می کند:
 ایا سلطان ترا بنده زسلطان بی نیازم کن ز خسرو فارغم گردان و از خان بی نیازم کن
 (سیف، ۱۷۴)

در همین قصیده با سربلندی چنین می گوید که:
 نگفتم همچو خاقانی ثنای هیچ خاقانی تو از گنج عطای خود ز خاقان بی نیازم کن
 (سیف، ۱۷۶)

و نیز در جایی دیگر می گوید:
 خیر و شر کس نگفتم از هوای طبع و نفس مدح و ذمّ کس نکردم از برای سیم وزر
 (سیف، ۱۸۴)

در قصیده‌ای دیگر در زشتی مدّاحی چنین می گوید:
 عارست مدح مردم و ننگست نامشان یک ره بمال بر سر این ننگ و عار پای
 (سیف، ۱۶۴)

او همچنین در نگاهی متعالی شاعری را معادل آزادگی می خواند:
 شاعری چیست که آزاده از آن گیرد نام ننگ خلقی گر ازین نام نداری عاری
 (سیف، ۲۴)

پیش از این در باب نقد صریح سیف از شاهان سخن گفته شد. این نقد بی باکانه از شخص
 امیر و اطرافیان و پیشکاران او که در نقطه مقابل مدح و چاپلوسی است وظیفه خطیر و تأثیرگذار
 شاعران متعهد را به آنان گوشزد می کند. کسانی که با سلاح برنده ی قلم می توانند مؤثرترین
 پیام بیدارباش را برای حاکمان در طول تاریخ ارسال کنند.

خسروا خلق در ضمان تواند
طالب سایه امان تواند
غافل از کار خلق نتوان بود
که بسی خلق در ضمان تواند
ظلمهایی رود بر اهل زمان
زین عوانان که در زمان تواند (سیف، ۱۸۴)
نکته ی بسیار جالب این است که جایگزین دعای تأیید در قصیده سیف تهدیدی است که در همان ساختار رایج دعا یعنی ذکر شریطه در انتهای کلام آورده است:

تا که بر نطع مملکت ای شاه
دو سه استیزه رو رخان تواند
اسب دولت بسر در آید زود
کین سواران پیادگان تواند (سیف، ۱۸۵)
تنها قصیده ای که در نگاه اول مدحی به نظر می رسد، قصیده ی هشتاد و یکم دیوان اوست که در مدح غازان خان سروده شده است اما چنان که پیش از این بیان شد در آن قصیده نیز واقعیت‌های اسفبار سرزمینهای تحت امر او را بیان می کند. او در حالی چنین بی باکانه سخن می گوید که احتمال هر خطری بر اومی رود. این را از نصیحتی در می یابیم که خطاب به شاعران دارد:

مدام فکر به ترکیب شعر صرف مکن
به دست خویش مده بعد از این به خصمان تیغ
زبان به خامشی اندر دهان نگه میدار
ز بند یابی امان گر کنی به زندان تیغ
(سیف، ۱۹۵)
سیف به شعر و شاعر از زاویه های دیگری نیز می نگرد. او به عنوان یک شاعر صوفی در جایی به مقایسه ی مقام شاعر و عارف اشاره می کند و شعر و سخنوری محض را در عرصه ی عشق و عرفان ناکارآمد می داند:

به عارفان نرسد کس به شاعری هرگز
کجا رساند مریخ را به کیوان تیغ
به راه عشق نشاید ز شعر کرد دلیل
به گاه حرب نزید ز بیل دهقان تیغ
او نگاه دین را به شعر مثبت نمی بیند اما معتقد است که می توان با ورود مضامین دینی شعر را به دین نزدیک کرد و این هنر را به عارفان نسبت می دهد:

منابع

- ۱- اقبال آشتیانی، عباس، پیرنیا، حسن و بابایی، پرویز، **تاریخ ایران**، تهران، مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۶.
- ۲- خاقانی شروانی، دیوان، **مقابله و تصحیح ضیاء الدین سجادی**، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۳.
- ۳- زرین کوب، عبدالحسین، **از گذشته‌ی ادبی ایران**، تهران: انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۷۵.
- ۴- سیف الدین محمد فرغانی، **دیوان (ج ۱)**، به اهتمام و تصحیح ذبیح الله صفا، ج اول، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
- ۵- صفا، ذبیح الله، **تاریخ ادبیات در ایران**، ج ۳/۱، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۷۱.
- ۶- مستوفی، حمدالله، **تاریخ گزیده**، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، چاپخانه فردوسی، ۱۳۳۹.
- ۷- مولوی، جلال الدین محمد، **مثنوی معنوی**، به تصحیح رینولد نیکلسون، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳.
- ۸- ناصر خسرو قبادیانی، **دیوان**، به تصحیح نصر الله تقوی، تهران: افست گلشن، ۱۳۴۸.